

تقریر درس خارج اصول فقه آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام محمدعلی زحمت کش	جلسه	۱۱	تاریخ	۱۴۰۰/۰۷/۲۰
عنوان ۱	مقدمات تصدیقیه بحث حجج و امارات				
عنوان ۲	مبحث ششم: تجری				
عنوان ۳	مطلب دوم قبح یا عدم قبح فعل متجری به				
عنوان ۴	مبانی موجود در بحث قبح عقلی فعل متجری به				
عنوان ۵	مبنای سوم: مبنای استاد شهید صدر <small>رحمته</small>				

مرور درس گذشته

بحث ما در قبح عقلی تجری بود و گفتیم در این مسأله سه مبنای اصلی وجود دارد: یک مبنا، مبنای مرحوم شیخ انصاری رحمته که مبنای عدم قبح تجری است عقلاً؛ نه به قبح فعلی و نه به قبح فاعلی؛ مبنای دوم، مبنای میرزای نائینی رحمته بود که بنابر آنچه از تقریر استفاده می شد، ایشان قائل به قبح فاعلی بودند لکن با تفسیر خاصی از قبح فاعلی که ما در آن مناقشه کردیم و گفتیم قبح فاعلی در اینجا معنا ندارد؛ زیرا قبح فاعلی، نشأت گرفته از قبح فعلی است و آنجا که قبح فعلی نباشد، قبح فاعلی معنا ندارد مگر اینکه به معنای نفرت طبع باشد که این خارج از محل بحث است. بحث امروز ما در مبنای استاد شهید صدر رحمته است.

مبنای سوم: مبنای استاد شهید صدر رحمته

ایشان قائلند به اینکه تجری عقلاً قبیح است به قبح فعلی؛ تقریب استدلال ایشان برای اثبات این مبنا این است که می فرماید ما باید ببینیم حق الطاعة مولا به چه چیزی تعلق گرفته و مرکز حق الطاعة مولا چیست؟ در آنجایی که مولا حکم الزامی دارد، مرکز حق الطاعة مولا آیا واقع این حکم الزامی است چه واصل شود و چه واصل نشود یا مرکز این حق الطاعة، وصول حکم الزامی است چه واقعی باشد و چه نباشد؟

در اینجا چهار احتمال وجود دارد:

احتمال اول اینکه متعلق حق الطاعة مولا، واقع حکم الزامی باشد؛ چه اینکه این حکم الزامی واصل بشود و چه نشود؛ و همین که مولا در عالم واقع، حکم الزامی ای جعل کند، حکم عقل به اطاعت مولا، روی آن حکم الزامی می رود؛ هرچند عبد اطلاعی به این حکم الزامی پیدا نکند و هرچند این حکم الزامی به هیچ وجه واصل نشود.

احتمال دوم اینکه بگوییم متعلق حق الطاعة مولا وصول حکم الزامی است؛ چه در واقع حکمی الزامی ای باشد و چه نباشد؛ یعنی همین که عبد علم پیدا کند به اینکه مولا دارای حکم الزامی است، حق الطاعة مولا گردن گیر او می شود؛

هرچند علم او مطابق با واقع نباشد؛ یعنی هرچند مولا در واقع حکم الزامی نداشته باشد. در این احتمال، خود وصول الحکم، متعلق حق الطاعة مولاست.

احتمال سوم اینکه گفته شود متعلق حق الطاعة، مجموع الامرین از وجود حکم الزامی واقعی و وصول آن است؛ پس اگر در واقع حکم الزامی باشد ولی واصل نشود - یعنی عبد نسبت به این حکم الزامی واقعی جهل مطلق داشته باشد - اینجا حق الطاعة گردن گیر مکلف نیست. همچنین در موردی که حکمی واصل شود ولی در واقع چنین حکمی وجود نداشته باشد، در این مورد نیز حق الطاعة، گردن گیر مکلف نیست. حق الطاعة زمانی گردن گیر مکلف می شود که یک حکم واقعی وجود داشته و واصل نیز بشود.

احتمال چهارم اینکه احد الامرین (وجود حکم واقعی یا وصول حکم) متعلق حق الطاعة مولا باشد. یعنی اگر حکم الزامی در واقع باشد، ولو اینکه واصل نشود نیز گردن گیر عبد است و همچنین اگر وصول حکمی باشد ولو اینکه حکم واقعی ای وجود نداشته باشد، باز هم حق الطاعة گردن گیر عبد است؛ اما در صورتی که نه حکم الزامی وجود داشته باشد و نه وصول حکم الزامی، اینجا عبد معاف است و حق الطاعة ای بر گردن عبد نسبت به مولا وجود ندارد.

از این چهار احتمال، تنها احتمالی که عقلاً ممکن است، احتمال دوم است؛ یعنی مرکز حق الطاعة، وصول حکم الزامی باشد؛ چه حکم الزامی در واقع باشد و چه نباشد؛ اما احتمالات سه گانه دیگر، احتمالات باطله ای است.

آنچه در احتمال اول و چهارم مشترک است، این است که وجود حکم واقعی، هرچند واصل نشود، منجز تکلیف است؛ این واصل نشدن، شامل مواردی می شود که علم به عدم تکلیف وجود دارد؛ که این باطل است؛ زیرا تکلیف عبد به حکم واقعی الزامی غیر معلوم، شامل جایی که عبد علم به عدم حکم الزامی داشته باشد نیز می شود؛ و در مواردی که عبد، علم به عدم وجود حکم الزامی شارع دارد، تکلیف عبد به امتثال حکم واقعی، تکلیف به «ما لا یطاق» است؛ زیرا علم به عدم [تکلیف] دارد؛ لذا عقاب عبد برای تخلف از چنین تکلیفی، عقلاً قبیح است.

احتمال سوم - که متعلق حق الطاعة، مجموع الامرین از وجود حکم الزامی واقعی و وصول آن است - نیز فرض باطلی است زیرا اگر مجموع الامرین (یعنی هم وجود حکم واقعی و هم وصول حکم واقعی ولو وصول احتمالی) بخواهد مرکز حق الطاعة مولا باشد، لازمش این است که حق الطاعة مولا در آنجایی که حکم واقعی الزامی وجود ندارد، گردن گیر مکلف نشود و این به توضیحی که در آینده بیان خواهیم کرد باطل است.

بنابراین احتمال دوم متعین است و مجرد الوصول در گردن گیر شدن حق الطاعة مولا کافی است و لو اینکه در واقع حکمی واقعی وجود نداشته باشد؛ در نتیجه تجری دارای قبح می شود.

ایشان در دلیل اینکه در جایی که حکم الزامی وجود ندارد و تنها وصول حکم الزامی وجود دارد، حق الطاعة وجود دارد چنین می فرماید که دلیل وجود حق الطاعة در چنین موردی، قیاس حق الطاعة مولای حقیقی با حق الطاعة مولای عرفی است؛ با بگوئید قیاس اوامر مولویه مولای حقیقی با اوامر مولوی عرفی است. توضیح اینکه در موالی عرفی، اگر مولای عرفی، امر الزامی را بیان کند، گردن گیر مکلف خواهد شد؛ اما اگر مولای عرفی، حکمی ندارد و عبد، وجود یک حکم الزامی از سوی مولای خویش را توهم نمود، اینجا می گویند مولا عبدش را بر مخالفت یک حکم الزامی توهمی عقاب نمی کند زیرا غرضی از مولا فوت نشده است به این دلیل که مولا حکم واقعی الزامی نداشته است لذا به مولا ضرر و خسارتی وارد نشده است. این در جایی است که اوامر الزامی مولا، نفعی برای مولا در تحقق متعلق امر الزامی اش وجود

داشته باشد؛ در چنین جایی عبد اگر علم به یک حکم الزامی پیدا کرد، و در واقع حکم الزامی وجود نداشت، چون غرضی از مولا فوت نشده، عقابی وجود ندارد و عبد جایی عقاب می شود که مخالفتش موجب تفویت غرض مولا شود. این در موالی عرفی حرف منطقی ای است که گفته شود در موارد تجری بر مولای عرفی استحقاق عقابی نیست زیرا فوت غرضی از مولا حاصل نشده است؛ اما در جایی که مولا، مولای حقیقی باشد که در اوامر او هیچ غرضی که به نفع مولا باشد وجود ندارد، و حرمت معصیت چنین امری ناشی از تفویت غرض مولا به معنای ضرر رسانی به مولا نیست، بلکه قبح مخالفت چنین امری به دلیل شکستن حرمت مولا و مقام مولویت اوست؛ در چنین جایی وقتی عبد با حکم الزامی معلوم نزد خودش مخالفت کرده، تمرد بر مولا کرده است و حرمت مولا را شکسته و مرز مولویت مولا را رعایت نکرده است؛ و این عقلاً قبیح است.

به عبارت دیگر، حکم عقل به اطاعت مولای حقیقی، مبنی بر قبح تفویت غرض عائد به مولا در متعلق امر او نیست؛ بلکه ملاک حق الطاعة و استحقاق عقاب بر مخالفت مولای حقیقی، حرمتی است که مولا بما هو مولا دارد که این حرمت را نباید شکست و نباید به مرز مولویت او تجاوز کرد؛ و کسی که تجری می کند و با یک حکم معلوم الزام مخالفت می کند، مرز مولویت را شکسته است و از عبودیت تجاوز کرده است؛ لذا مرتکب فعل قبیح شده است و فعل تجری، بما أنه تجری قبیح است به دلیل اینکه تمرد به مولویت مولاست.

این خلاصه فرمایش استاد شهید صدر است که در جلسه آینده به مناقشه در این فرمایش خواهیم پرداخت.

و صلی الله علی محمد و آله الظاهرین